

تحلیل رفتارهای انسان براساس ساخت شخصیت

شخصیت و رفتارها و کفتارها (۱)

دکتر علی اصغر احمدی

اشاره: نوشتار حاضر حاصل تحقیق و اندیشه‌ی مؤلف محترم است که در طی آن موضوع مهم شخصیت در ابعاد و زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. بخش نخست این مجموعه به موضوع تحلیل رفتار بر اساس ساخت شخصیت تعلق دارد که از نظر گرامی شما می‌گذرد.



روان‌شناسی و تفاوت‌های رفتاری

همه‌ی ما با تفاوت‌های رفتاری انسان‌ها با یکدیگر آشنایم و می‌دانیم که شاید نتوان دو فرد را پیدا کرد که از تمامی جهات به یکدیگر شبیه باشند. به رغم این تفاوت‌ها، روان‌شناسان به دنبال آن‌اند که قانون‌مندی رفتارهای انسان‌ها را کشف کنند. آنان در جست‌وجوی مشابهت‌هایند و می‌خواهند بدانند که آیا این رفتارها از قوانین مشترکی پیروی می‌کنند یا نه. و آیا راه‌هایی وجود دارد که به کمک آن‌ها بتوانیم نابسامانی رفتارهای انسانی را سامان بدهیم؟ چنین تلاش‌هایی تا کنون به صورت‌های گوناگون به ثمر رسیده و روان‌شناسان موفق به کشف برخی از قوانین برای توضیح و تفسیر رفتارها شده‌اند.

یکی از راه‌های سامان بخشیدن به رفتارهای انسانی، توجه به رشد است. روان‌شناسی رشد^۱ توانسته است نقشه‌ی جاده‌ی تحول زندگی انسان را تا حدودی ترسیم کند. روان‌شناسان رشد، با اشراف به سیر تحول انسان، توانسته‌اند بسیاری از رفتارها و افکار و عواطف او را به سامان برسانند. علاوه بر روان‌شناسی رشد، روان‌شناسی یادگیری^۲ نیز به اثبات رسانده که برخی از رفتارهای آدمی، به علت وجود سابقه‌های متفاوت از لحاظ یادگیری، با یکدیگر متفاوت است. به عبارت دیگر وقتی بدانیم که یک رفتار را چگونه می‌توانیم ایجاد کنیم، می‌توانیم علت یا علت‌های بروز آن را نیز مشخص کنیم و از این

طریق تعداد دیگری از رفتارها را نیز سامان دهیم .

دسته ای دیگر از روان شناسان تلاش کرده اند انسان ها را در تیپ های مختلف شخصیتی دسته بندی کنند و از این طریق برای

*** روان شناسان از کارکردهای قلب غفلت کرده، سخنی از آن به میان نیاورده اند، لکن در معارف دینی، به خصوص معارف اسلامی و بالخصوص در قرآن کریم، قلب مورد توجه خاص قرار گرفته است**

رفتارهای آن ها تفسیری واحد بیابند . یکی از معروف ترین دسته بندی ها، تقسیم انسان ها به دو گروه برون گرا^۲ و درون گرا^۱ است که توسط کارل گوستاریونگ^۵ انجام گرفته است . افراد برون گرا افرادی اند که سرمایه گذاری روانی آن ها بیشتر بر روی پدیده های بیرونی انجام می گیرد، در حالی که افراد درون گرا این سرمایه گذاری را بر روی پدیده های درون خود انجام می دهند . برای مثال، فرد برون گرا بیش تر توجه خود را بر روی پدیده های محیطی و انسان های دیگر متمرکز می سازد، حال آن که فرد درون گرا بیشتر با افکار خود مشغول می شود تا توجه به سایرین . این دو گرایش، یعنی گرایش به درون و برون، دو مجموعه ای رفتاری متفاوت را ایجاد می کند . اگر ما بتوانیم مشخص کنیم که چه کسی برون گرا و چه کسی درون گراست، خواهیم توانست تا حد زیادی برای رفتارهای این دو دسته تفسیر پیدا کنیم

قرار گرفته، به علت قوی تر بودن تمایلات اجتماعی و غلبه ی آن ها بر عقل، توانسته است عقل را از میدان به در کرده، حتی آن را برای توجیه تمایلات خویش به کار گیرد .

برای مثال، افراد گوناگون تعابیر مختلفی از آزادی دارند . آیا تفاوت در آرا و تعابیر گوناگون درباره ی آزادی، تنها به آموخته های آن ها بر می گردد یا به عوامل دیگری چون شخصیت آنان نیز وابسته است؟ ادعای ما چنین است که پیش از آن که آموخته ها و حاصل تفکرات انسان ها در تعریف آزادی مؤثر باشد، شخصیت آنان تعریف و تعبیر خاصی را به آنان تحمیل می کند . این مطلبی است که برای روشن شدن آن معنا باید ساختار شخصیت انسان را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهیم .

ساختار شخصیت انسان

آیا دنیای روانی انسان، یا همان شخصیت او، مانند جسمش دارای اجزایی است؟ پاسخ به چنین سؤالی هم مثبت است و هم منفی . مثبت است از آن جهت که بالاخره انسان در درون خود احساس می کند که افکاری دارد و امیالی . افکار او گوناگون اند و به اشکال گوناگون، قابل طبقه بندی می باشند . همچنین امیال انسان نیز قابل تقسیم به دسته های مختلف اند . دنیای ذهنی انسان را می توان به شکل ساختاری تجسم کرد که دارای اجزایی است و نوعی رابطه بین این اجزا برقرار است .

*** علاوه بر روان شناسی رشد، روان شناسی یادگیری نیز به اثبات رسانده که برخی از رفتارهای آدمی، به علت وجود سابقه های متفاوت از لحاظ یادگیری، با یکدیگر متفاوت است . به عبارت دیگر وقتی بدانیم که یک رفتار را چگونه می توانیم ایجاد کنیم، می توانیم علت یا علت های بروز آن را نیز مشخص کنیم و از این طریق تعداد دیگری از رفتارها را نیز سامان دهیم**

اما پاسخ منفی است، از آن جهت که دنیای روانی انسان مانند جسم او از اجزای قابل تجزیه و انفکاک تشکیل نشده اند که بتوان آنها را به طور مجزا مورد بررسی قرار داد . جسم انسان از دستگاه های گوناگونی چون دستگاه عصبی، دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون تشکیل شده است . در عین این که تعاملی با یکدیگر دارند، خود نیز نوعی استقلال دارند، پس می توان آن ها را به شکل مستقل تجسم کرد . اما چنین تفکیکی درباره ی دنیای روانی انسان امکان پذیر نیست . حال ما می خواهیم ساختار روانی انسان را مورد بررسی قرار دهیم و اجزای آن را مشخص کنیم . مهم ترین اجزای دستگاه روانی انسان عبارت اند از :

و در مورد آن ها دست به پیش بینی بزنیم . انسان عقلی دارد که به کمک آن می تواند پدیده ها را مورد توجه قرار داده و آن ها را تجزیه و تحلیل کند و در مورد آن ها دست به قضاوت بزند . در عین حال علاوه بر عقل، امیالی نیز دارد از جمله میل دارد در اجتماع جایگاه مناسبی داشته باشد و مورد توجه دیگران قرار گیرد . حال با توجه به این دو بخش از شخصیت انسان، یعنی عقل و میل اجتماعی، می توانیم برخی از رفتارهای وی را تفسیر کنیم . بسیاری از انسان ها قضاوت عقلی خود را به سبب ملاحظات اجتماعی، اظهار نکرده، گاه خلاف آن را آشکار می کنند . در چنین شرایطی می توانیم بگوییم که داور عقلانی انسان با تمایلات اجتماعی او در تعارض

۱- عقل

مواد مغذی اکتفا نمی‌کند؛ بلکه به غذای خویش تنوع بخشیده، انواع آرزوها و احساس‌ها برای خود تولید می‌کند. چگونگی ارضای نفس در برآوردن نیازهایی چون غذا، آب، دمای مناسب، نیاز جنسی و انسانی بخش قابل توجهی از دنیای روانی انسان‌ها را اشغال کرده است. این بخش از دنیای روانی انسان را می‌توان لایه‌ی بدنی شخصیت نامید.

ب) لایه‌ی اجتماعی

دسته‌ی دیگری از امیال انسان‌ها از طریق بودن در میان انسان‌های دیگر تولید شده و در هم صحبتی، تحسین و تکذیب و انتقاد دیگران نسبت به او ایجاد می‌شوند که برخی از آن تعاملات برای وی تولید خوشایندی کرده و برخی دیگر موجب ناخوشایندی وی می‌شوند. این تمایلات بخش دیگری از سازمان روانی انسان را به خود اختصاص می‌دهند که اصطلاحاً لایه‌ی اجتماعی شخصیت نامیده شده‌اند.

لایه‌ی اجتماعی از دو جهت از لایه‌ی بدنی فاصله می‌گیرد. اول آن که نیازهای مربوط به این لایه به بخش‌های دقیقی از بدن مربوط نیستند؛ یعنی نقاطی را نمی‌توان یافت که دقیقاً برای اعلام نیازهای اجتماعی اختصاص یافته باشند. دوم این که برآورنده‌ی این نیازها، برخلاف نیازهای بدنی، پدیده‌های مادی نیستند، بلکه صرفاً حضور دیگران و روابط انسانی است. انسان تا غذای مادی را نخورد، نیاز به غذای او مرتفع نخواهد شد، ولی برای نیازهای اجتماعی، احتیاج به چنین محرک‌هایی نیست. انسان حتی اگر به شکل کاذب احساس کند کسی دوستش دارد، احساس رضامندی می‌کند و احساس می‌کند که نیاز اجتماعی‌اش مرتفع شده است. بخشی از دنیای روان شناختی انسان که به فعالیت‌ها و روابط اجتماعی انسان اختصاص پیدا کرده است، لایه‌ی اجتماعی شخصیت را می‌سازد.

« وقتی عمل دینی از قلب ناشی می‌شود، زبان و عقل نیز تابع قلب می‌شوند و زبان همان را می‌گوید که از قلب عبور می‌کند و عقل به خاطر می‌آورد »

ج) لایه‌ی فردی

وقتی که تا حدی نیازهای بدنی و اجتماعی فرد مرتفع شود، دسته‌ی دیگری از نیازها، به نام نیازهای فردی به میدان می‌آیند. این نیازها توسط خود فرد احساس شده، توسط خود او نیز برطرف می‌شوند. نیاز به استقلال، یکی از مهم‌ترین این نیازهاست.

همه می‌دانند که انسان توانمندی خاصی به نام عقل دارد که به کمک آن می‌تواند دنیای بیرونی و درونی خود را بشناسد، پدیده‌ها را سازمان بدهد و بین آن‌ها انواع رابطه‌ها را برقرار سازد. کمک عقل می‌تواند با تفکر انتزاعی، در غیاب اشیا به تجزیه و تحلیل بنشیند و در مورد آن‌ها دست به قضاوت و پیش‌بینی بزند. انسان با

*** در واقع او ضرورتاً، در امور، عقلانی عمل نمی‌کند، بلکه در بسیاری مواقع از آن جهت که چیزی را دوست می‌دارد به آن نزدیک می‌شود یا از چیزی که دوست نمی‌دارد، دوری می‌گزیند، هرچند که عقل او خلاف چنین رفتاری را حکم کند**

همین عقل توانسته است گذشته را - که دیگر وجود ندارد - بازسازی کند و تاریخ‌های گوناگون را بازآفرینی نماید. او همچنین به کمک عقل می‌تواند درباره‌ی آینده، آن هم در شرایطی که آینده در اختیار او نیست، به شناخت و پیش‌بینی بپردازد. تا این‌جا باید عقل را یکی از اجزای دستگاه روانی یا شخصیت انسان به شمار آوریم.

۲- هوی

انسان علاوه بر عقل با امیالی نیز سروکار دارد. در واقع او ضرورتاً، در امور، عقلانی عمل نمی‌کند، بلکه در بسیاری مواقع از آن جهت که چیزی را دوست می‌دارد به آن نزدیک می‌شود یا از چیزی که دوست نمی‌دارد، دوری می‌گزیند، هرچند که عقل او خلاف چنین رفتاری را حکم کند. امیالی چون میل به غذا، میل به آب، میل جنسی، انواع تمایل‌های اجتماعی از قبیل میل به جلب توجه، میل به تعلق داشتن به دیگران و مورد تحسین واقع شدن، نمونه‌هایی از امیال انسانی‌اند.

هوی نیز که بخش مهم دیگری از شخصیت را می‌سازد، خود از بخش‌های دیگری ساخته می‌شود که هر یک از آن‌ها در زندگی انسان نقش مهمی را ایفا می‌کنند. هوی خود به این بخش‌ها تقسیم می‌شود:

الف) لایه‌ی بدنی

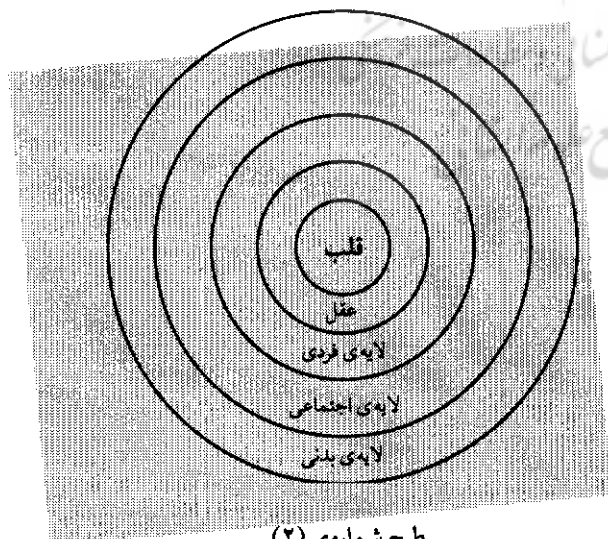
افکار و تمایلاتی که حول نیازهای بدن شکل می‌گیرند لایه‌ی مهمی از شخصیت انسان را شکل می‌دهند. توضیح این که انسان به علت وجود دنیای روانی خاص، در غذا خوردن تنها به بلعیدن

۳- قلب

بخش اصلی و مرکزی شخصیت انسان قلب است. قلب مرکز ایمان و عشق، و گاه کینه، نفرت و قساوت است. قلب در روان‌شناسی معاصر، جایگاه و مفهومی ندارد. روان‌شناسان از کارکردهای قلب غفلت کرده، سخنی از آن به میان نیاورده‌اند، لکن در معارف دینی، به خصوص معارف اسلامی و بالاخص در قرآن کریم، قلب مورد توجه خاص قرار گرفته است؛ تا آن‌جا که روز قیامت را روزی معرفی می‌کند که در آن نه مال و نه فرزندان برای انسان سودی ندارند، بلکه آنچه سودمند واقع می‌شود، تقدیم قلبی سالم به خداوند است.^۸ شواهد عیدیه نشان می‌دهد که در دیدگاه اسلامی، قلب عنصر حتمی و قطعی وجود انسان است و آنچه آدمی را موجودی متمایز از تمامی موجودات می‌کند، همین قلب است.

قرآن کریم برای قلب کارکردهای معرفتی، عاطفی و ارادی قائل است. کارکردهای معرفتی قلب ناشی از ادراک‌های خاصی است که قلب دارد و این تنها قلب است که قادر به رؤیت خداوند است. قلب قادر به مشاهده‌ی حقایقی از عالم است که نه چشم سر و نه عقل توان مشاهده‌ی آن را ندارند. کارکرد عاطفی قلب نیز اشاره به اعمال ارادی انسان دارد. وقتی عملی از روی اراده انجام می‌شود که از قلب انسان سرچشمه بگیرد.

با این توصیف، باید در ساختار شخصیتی انسان و در مرکز آن قلب را قرار دهیم. اگر به طرح شماره یک، قلب را نیز اضافه کنیم، طرح شماره‌ی دو به دست می‌آید.

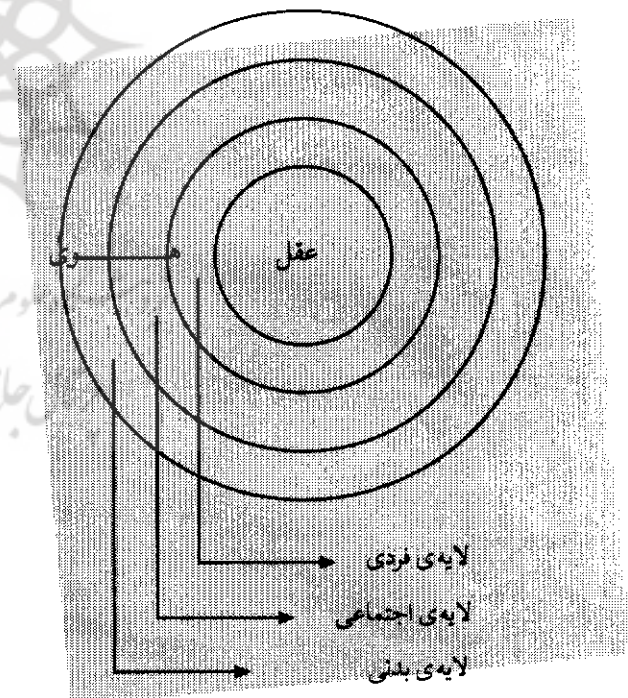


لایه‌های موجود در طرح شماره‌ی دو، لایه‌های واقعی شخصیت انسانی است. همه‌ی انسان‌های بالغ و سالم، این

انسان بعد از وابستگی به دیگران، تمایل به استقلال خود را نیز نشان می‌دهد. در کنار دیگران بودن، گاه موجب از بین رفتن فردیت انسان می‌شود در عوض نیازهای فردی، فردیت او را به او باز می‌گردانند، هر چند که ممکن است موجب تنهایی او و جدایی‌اش از جامعه شوند.

بخشی از دنیای روانی انسان متوجه چنین نیازهایی است. نیاز به حرمت خود یکی از نیازهای فردی است. انسان با این نیاز نشان می‌دهد که فراتر از نیازی که به تحسین دیگران دارد می‌خواهد خودش هم برای خودش محترم باشد. او گاهی اوقات حس می‌کند که برای کسب حرمت دیگران، ناگزیر می‌شود حرمت خویش را در نزد خود از دست بدهد؛ مثلاً، ممکن است برای این که در نزد دیگران خوب جلوه کند، ناگزیر از دروغ گفتن و چاپلوسی شود. این گونه اعمال، فرد را در نزد خود نیز بی‌حرمت می‌کند. فردی که به دنبال حرمت خویش است ممکن است نیازهای بدنی و اجتماعی خود را ترک کند یا حتی به تعارض و تضاد با آن‌ها پردازد. افکار و تمایلاتی که بر روی نیازهای فردی انسان استوارند، بخشی دیگر از شخصیت او را با عنوان لایه‌ی فردی شخصیت، می‌سازند.

طرح شماره یک، آنچه را که تا کنون گفته‌ایم نشان می‌دهد:



حال سؤال این است که آیا شخصیت انسانی تنها از این چهار لایه تشکیل شده است؟ در پاسخ باید بگوییم که مهم‌ترین لایه‌ی شخصیت قلب است که در میان این لایه‌ها قرار گرفته است.

مثال دو

رفتار دینی انسان ممکن است از لایه‌های مختلف شخصیت او ناشی شود. برای برخی از انسان‌ها رفتارهای دینی در سطح بدنی استقرار پیدا کرده و به یک عادت تبدیل شده است. چنین افرادی اعمال دینی را بدون توجه به عمق آن و تنها به شکل عادت انجام می‌دهند. برای عده‌ای دیگر از انسان‌ها رفتار دینی، تابعی است از موقعیت اجتماعی آنها. اگر در محیطی اجتماعی قرار بگیرند که آن محیط اقتضا دارد اعمال دینی را انجام دهند، به این کار مبادرت می‌ورزند و در غیر این صورت آن را ترک می‌کنند. چنین افرادی رفتار دینی را از لایه‌ی اجتماعی شخصیتشان دریافت می‌کنند.

عده‌ای از افراد، دین را مایه‌ی تشخیص و تمایز خود از دیگران می‌دانند. چنین افرادی به شیوه‌ای دست به اعمال دینی می‌زنند تا نشان دهند که فرد دیگری هستند و از سایر انسان‌ها متمایزند. این گونه اعمال از لایه‌ی فردی شخصیت سرچشمه می‌گیرند. اگر دین از لایه‌ی عقل [جزوی] انسان سرچشمه بگیرد، یک عمل حسابگرانه خواهد بود. انسان در چنین شرایطی اعمال دینی را با حساب سود و زیان آن انجام می‌دهد و برای هر عملش میزان ثواب را محاسبه می‌کند. ولی وقتی عمل دینی از قلب سالم سرچشمه بگیرد، همراه با خضوع و خشوعی خاص است. عمل دینی ناشی از قلب، تمامی شخصیت و حتی بدن را تابع خویش می‌سازد. در حالی که وقتی عمل دینی از لایه‌ی بدنی سرچشمه می‌گیرد، سایر لایه‌ها از جمله عقل به کار خود مشغول است، توجه انسان به چیز دیگری معطوف می‌باشد و زبان انسان به ظاهر ذکر خدا می‌گوید. در حالی که وقتی عمل دینی از قلب ناشی می‌شود، زبان و عقل نیز تابع قلب می‌شوند و زبان همان را می‌گوید که از قلب عبور می‌کند و عقل به خاطر می‌آورد.

این دو مثال به نوعی نشانگر سطوح مختلف شخصیت در انسان است. آنچه در ادامه‌ی این نوشتار به آن خواهیم پرداخت، تحلیل انواع رفتارهای انسان با توجه به همین ساختار است؛ یعنی مثال‌های تفصیلی دیگری در مباحث آینده به بیان خواهد آمد.

ادامه دارد

زیرنویس

1. Psychological Development
2. Psychology of Learning
3. Extraverted
4. Introverted
5. C.G jung
7. Self Esteem

*** ادعای ما چنین است که پیش از آن که آموخته‌ها و حاصل تفکرات انسان‌ها در تعریف آزادی مؤثر باشد، شخصیت آنان تعریف و تعبیر خاصی را به آنان تحمیل می‌کند. این مطلبی است که برای روشن شدن آن معنا باید ساختار شخصیت انسان را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهیم**

لایه‌ها را کم و بیش در درون خود حس می‌کنند. برای این که بتوانیم وجود این لایه‌ها را اندکی عینی‌تر و ملموس‌تر درک کنیم لازم است به این مثال‌ها توجه کرده، آن‌ها را دربارہ‌ی خود اجرا کنیم.

مثال یک

سعی کنید ده نفر از افراد گوناگونی را که می‌شناسید در نظر بگیرید. نام این ده نفر را روی کاغذ بنویسید. در انتخاب این ده نفر به شکل تصادفی عمل کنید و تلاش نکنید که حتماً ویژگی مشترکی بین آن‌ها باشد. می‌توانید از ناوای محل گرفته ناعزیزترین کسانتان را در این فهرست جای دهید.

پس از انتخاب این ده نفر، بررسی کنید که آیا همه‌ی آنها در شخصیت و ذهن شما جای واحدی را اشغال می‌کنند؟ به طور قطع چنین نیست؛ یعنی همه‌ی آدم‌هایی که می‌شناسید، نمی‌توانند در ذهنتان جای واحدی داشته باشند. افرادی چون نانوا و سبزی فروش محله که بخشی از نیازهای بدنی ما را مرتفع می‌کنند، در بیرونی‌ترین لایه‌ی شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی چون دوستان و همسایگان، در لایه‌ی اجتماعی شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی که برای استقلال ما احترام قائل می‌شوند، در لایه‌ی فردی شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی که تنها به تبادل اندیشه با آنان می‌پردازیم، مانند آموزگاران و معلمان در لایه‌ی عقلی ما جای می‌گیرند و بالاخره آنانی که دوستشان داریم در قلب ما جای می‌گیرند.

چنین مثالی، به نوعی، دنیای درونی ما را برای ما عینیت می‌بخشد و نشان می‌دهد که شخصیت ما از سطوح و لایه‌های گوناگون تشکیل شده است. هرچند باید تأکید کرد که این لایه‌ها تنها به ضرب اندیشه تعقل می‌شوند و قابل درک‌اند، نه این که در واقع شخصیت ما به لایه‌های واقعی قابل تجزیه باشد.